

قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور مدنی)، در فروردین ماه سال جاری به تصویب رسید. اگرچه پاره ای ابهامات موجود را رفع نمود، اما هنوز ابهامات و نقاط ضعف در آن مشهود می باشد که جای بحث دارد. ما در این مقال، در صدد بیان نقاط ضعف و قوت آن نیستیم و فقط با اشاره به یکی از تأسیسات این قانون و مقایسه با قانون آ.د.م سابق، سعی در یافتن راه حل قابل قبول به موجب این قانون نموده ایم. تأسیس مورد نظر استرداد دعوی از سوی خواهان میباشد که ضمن سه مبحث به این موضوع می پردازیم:

مبحث اول: مبانی حقوقی استرداد دعوی

مبحث دوم: بیان نظریات در این خصوص با توجه به قانون سابق

مبحث سوم: وضعیت استرداد دعوی در قانون آ.د.م دادگاه های عمومی انقلاب

مبحث اول: مبانی حقوقی استرداد دعوی

محاكمه و دادرسی مفهوم حقوقی شناخته شده ای دارد و اجمالاً عبارت است از: « رسیدگی قضایی که به دنبال حدوث اختلاف (دعوی) بین اشخاص و طرح در مراجع قانون خاص صورت می گیرد با هدف ختم و فیصله دادن اختلاف موجود. » اگر چه در امور حسبی به دستور ماده ۱ قانون امور حسبی اختلاف و نزاع از ارکان آنها نیست اما نظر به غالب امور و اراده خاص بر امور دعاوی دیگر، در صدد نیستیم تعریف جامع و مانعی نسبت به دادرسی به عمل آوریم. وقتی دادخواست در دفتر ثبت عرایض دفتر کل ثبت شد، تاریخ اقامه دعوی وفق ماده ۴۹ قانون آ.د.م - که من بعد و جز در موارد مصرح منظور از قانون، قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور مدنی) مصوب ۱۳۷۹ می باشد - معلوم میگردد. از این زمان است که آثار مهمی بر عمل خواهان، یعنی تقدیم دادخواست مترتب می شود که از آن جمله می توان:

۱- تکلیف دادگاه به رسیدگی

۲- تکلیف خواننده به پاسخ به دعوی

۳- استحقاق خسارت تاخیر تادیه که در تبصره ماده ۵۱۵ قانون در موارد قانونی قابل مطالبه دانسته شده است

۴- انقطاع مرور زمان: البته دو مورد اخیر یعنی مرور زمان و خسارت تاخیر تادیه، در قانون، یکی حذف و دیگری به اجمال برگزاری شده است؛ لذا اثری از ماده ۷۲۱ قانون آ.د.م سابق، در قانون جدید دیده نمی شود که تاریخ خسارت تاخیر تادیه را تاریخ اقامه دعوی بدانند. علاوه بر آثار مذکور، می توان از اثر خاص دیگری هم نام برد که کمتر در این میان و ذیل آثار دادخواست وارد شده است. به موجب این اثر يك وضعیت تاسیسی حادث می شود که اختیار اولیه خواهان را در چگونگی اقامه دعوی مقید می نماید و آزادی وی تا حدودی سلب می گردد. وقتی دادخواست مسیر طبیعی خود را طی میکند و جلسات دادرسی تشکیل شده و دستگاه قضایی را متوجه خودمینماید، دیگر نمی توان این حق را برای خواهان تصور نمود، که با عقب گردی سریع در هر زمان، اقدامات دستگاه قضایی را بلا اثر نماید، گونه ای نظم عمومی قضایی و اداری در دل انسان می خلد و اجازه آزادی بی حد و حصر خواهان را نمی دهد و در نهادی آراسته از نظم و حکمت قرار داده و حرکت در این مسیر را ساماندهی و نظم می بخشد چه مسیر حرکت، رو به جلو باشد یا برگشت به حالت اول. با این عملکرد است که نظم حاکم بر تشکیلات دادرسی را به منصفه ظهور می گذارد و به اهداف خود نایل می گردد. اینگونه است که خواهان، هر زمانی نمی تواند با مسترد نمودن دعوی خود از يك سو، خواننده را در وضعیت انفعالی قرار دهد و ثبات معاملاتی او را بر هم بزند و نگران وضعیت های آینده نماید، از سوی دیگر اشخاص ثالث رانمی توان در تردید قرار داد و وسیله مشروع برای رسیدن به مقصد نامشروع به کار گرفته شود و از همه مهمتر با اتلاف وقت مراجع قانونی و ماموران آن، نیروی فعال مفیدی که می تواند منجر ثمر باشد و با بسط آن درجای خود، نسبت به کاستن تعداد دعاوی و تسریع در محاکمه موثر باشد به طرف بطالت سوق و فاصله رسیدن به حق راطولانی تر نماید.

اینها و علل دیگر از این قبیل، دست به دست هم داده اند و بر قانونگذار تحمیل نموده اند که چارچوبی خاص برای انصراف خواهان از دعوی مشخص کند تا در دل آن، جمع مصالح میسر شود و اشتباه خواهان هم در ادامه مسیر، جبران گردد بدون اینکه نهادی برای ارضاء خودخواهی خواهان گردد.

مبحث دوم: بیان نظریات در این خصوص با توجه به قانون سابق

سابقاً با توجه به متن ماده ۲۹۸ قانون آ.د.م.، در بین حقوقدانان نسبت به دامنه و شمول ماده مذکور چنین تحلیل هایی موجود بودند اول: به موجب صدر ماده ۲۹۸ استرداد دعوی يك مقطع خاصي دارد وبعد از حصول آن ديگر پذيرفته نيست زيرا مفهوم مخالف صدر ماده مذکور چنین بيان مي کند: « اگر دادرسي به مرحله صدور حکم رسيد، نمي توان دعوي را مسترد کرد» قبل از اين مرحله استرداد پذيرفته شده است، اما نه بدون قيد و شرط، بلکه بستگي دارد به اينکه مذاکرات طرفين ختم شده باشد يا خير. در صورت اول جز با رضاييت خوانده يا انصراف کلي خواهان از دعوي، درخواست استرداد دعوي قابل پذيرش نبود و در صورت دوم، مانعي براي استرداد درمیان نيست. در اين نظر، مرحله صدور حکم به مرحله اي اطلاق مي شود که: «دادگاه هيچ گونه نيازي به وصول نظر يا پاسخي از خارج دادگاه ندارد» اما اگر دادگاه منتظر وصول نظر کارشناس و امثال آن باشد، هنوز مجالي براي صدور حکم فراهم نشده و اين مرحله تحقق نيافته است. ختم مذاکرات اصحاب دعوي هم بدین معني است که: «دادگاه نسبت به تمام ادعاها و دلايل و مدافعات طرفين رسيدگي نموده و از اين نظر اقدامي باقي نمانده است» گاهي اين دوماجرله منطبق بر هم اند و گاهي دوماجرله مجزا هستند. روشن است که در فرض انطباق، چون در هر حال به مرحله صدور حکم رسيد، ايم، استرداد دعوي ممکن نمي باشد و در صورت عدم انطباق، استرداد ممکن است، ولي قيد و شرط هاي قسمت اخير ماده ۲۹۸ را لازم دارد. با ذکر مثال بهتر مي توان تصور عملي اين مراحل را مورد توجه قرار داد:

اگر خواهان نسبت به وجه التزامي که در قرارداد في مابين خود و خوانده قرار داده اند، در مثال ديگر چنانچه دعوي تخليه ملک تجاري به دليل نياز شخصي اقامه شود - موضوع قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۵۶- پس از رسيدگي به دلايل طرفين، اگر دادگاه به اين نتيجه رسيد که حق با خواهان مي باشد و نياز شخصي وي محرز است، آيا مي تواند حکم به تخليه ملک مذکور صادر کند؟ جواب منفي است. زيرا نياز به نظر کارشناس براي تعيين ميزان سرقتي وفق بند ۲ ماده ۱۵ قانون روابط موجر و مستاجر دارد. بنابراین، اگر چه مذاکرات اصحاب دعوي تمام شده ولي دادگاه هنوز وارد مرحله صدور حکم نشده است. بنابراین استرداد دعوي ممکن است، ولي قسمت اخير ماده ۲۹۸ بر آن حکم فرماست. يعني يا خوانده راضي باشد يا خواهان به کلي از دعوي خود صرف نظر کند.

دوم: « مقصود از ختم مذاکرات طرفين همان محاکمه است. » ظاهر اين عبارت، يکساني اعلام ختم دادرسي و ختم مذاکرات طرفين

مي باشد. اگر اين معني از ماده ۲۹۸ مستفاد گردد، نتيجه اي مه نسبت به استرداد دعوي حاصل مي شود، بدین صورت است که: تا زمان ختم دادرسي که بعد از مرحله صدور حکم مي باشد، مي توان دعوي را مسترد نمود، لذا صدر ماده ۲۹۸ ادراي مفهوم مخالفی که در نظر قبلي آمده بود، نمي باشد. (بدین معنا که؛ بعد از مرحله صدور حکم اساساً هر گونه استرداد دي ممنوع باشد) بلکه تا مرحله صدور حکم و قبل از ختم دادرسي - بدون هيچ قيد و شرطي - دعوي قابل استرداد مي باشد. و به دنبال آن قرار رد دعوي صادر مي شود. ولي بعد از اعلام ختم دادرسي باز هم امکان استرداد دعوي وجود دارد ولي مشروط به رعايت قسمت دوم ماده ۲۹۸. رضاييت خوانده يا انصراف کلي خواهان از دعوي مي باشد. اگر اين نتايج از مفاد ماده ۲۹۸ به دست آيد، آنگونه که لازم است، نظم عمومي قضايي حفظ نخواهد شد و استرداد دعوي، هميشه ممکن خواهد بود. مع ذلك، يعد از ختم دادرسي شرايط خاصي لازم دارد. بعلاوه مفاد مواد ۱۳۴ و ۱۳۴ قانون آ.د.م. سابق، که دلالت منطوق عبارات قانونگذار مي باشد، با اين نتايج در تضاد مي باشد و دليل خاصي بر تخطي قانون از اين حکم صريح در دست نيست.

مبحث سوم: وضعیت استرداد دعوي در قانون جديد

براي روشن شدن مفاد ماده ۱۰۷ قانون بايد منظور قانونگذار را از عبارت بند ب و ج در مورد «تمام شدن دادرسي» و «ختم مذاکرات اصحاب دعوي» به دست آورد. وقتي دعوي خواهان به موجب دادخواست اقامه شد، چه مدت زماني لازم است تا بتوان گفت: دادرسي تمام شده است آيا اگر ماده نزاع و اختلاف به عنوان رکن رکين دعوي پايان يابد به تبع آن، دادرسي تمام شده است؟ يا با حذف اختلاف، دعوي منتفي است، ولي دادرسي هنوز مفهوم وجودي دارد؟ براي پاسخ به اين سوال، توجه به تعريفی که در مورد دادرسي بيان شد مي تواند مفيد باشد. گفته شد: «دادرسي يا محاکمه عبارت است از نوعي رسيدگي قضايي که به دنبال حدوث بين دو طرف و طرح اين اختلاف در مرجعي به نام دادگستري و به منظور پايان دادن به اختلاف مذکور، به عمل مي آيد». بنابراین غايب دادرسي، ايان دادن به اختلاف است که به دنبال آن، راي دادگاه در موضوع اختلاف، روشن شده و ابراز

مي شود. بنابراین، بين حادث شدن نزاع و حل اين معضل از يکسو و پايان رسيدگي قضايي دادگاه يعني دادرسي از سوي ديگر، ارتباط تنگاتنگي وجود دارد که يکي ديکري را همراه خود دارد و وقتي به آخرين مرحله خود رسيد باعث حذف ديگر مي شود. با اين توضيح به نظر مي رسد تمام شدن دادرسي در لسان قانون، به مفهوم پايان رسيدگي دادگاه است. و لولواينکه تصميم دادگاه، ظهور خارجي پيدانکرده و در قالب راي به طرفين ابلاغ نشده باشد زيرا انطباق ماهيت هاي حقوقي با قانون، از سوي خود قانون

معین می شود و تحقیق نزاع که یکی از ارکان اصلی دعوی و به دنبال آن دادرسی می باشد، در نظر قانون و مجری آن یعنی قاضی تمام شده است و از جنبه ثبوتی تصمیم، مرحله ای دیگر وجود ندارد و آنچه باقی مانده و منصفه ظهور رساندن رای دادگاه و اثبات جنبه ثبوتی می باشد.

این وضعیت، چه در قانون سابق به موجب مواد ۱۳۴ و ۱۳۵ و در قانون جدید به موجب ماده ۲۹۵ که مقرر می دارد: «پس از اعلام ختم دادرسی....» به نام ختم دادرسی معرفی شده است که نشان می دهد راه حل قانونی از نظر مقام قضایی رسیدگی کننده، به دست آمده است و در تطبیق با موضوع اختلاف، مواجه با مانعی نیست، در این وضعیت است که قانون بیان می نماید: «قاضی دادگاه پس از اعلام ختم دادرسی ظرف یک هفته مکلف به انشای رای می باشد» (ماده ۱۷ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب)

با توضیح بالا، می توان عبارت: «مادام که دادرسی تمام نشده است» در بند ب ماده ۱۰۷ قانون رادگونه تحلیل نمود. اول: منظور اعلام ختم دادرسی از سوی قاضی دادگاه است که به دنبال آن ظرف مدت یک هفته مکلف به انشا رای می باشد. دوم: منظور این است که از نظر قاضی دادگاه، موضوعی برای رسیدگی و تشخیص حکم دعوی و تطبیق موضوع با حکم باقی نمانده و اگر اقدامی باقی است، خارج از ماده نزاع و اختلاف در پرونده دادرسی می باشد. هر چند مرتبط با پرونده باشد. در مثالی که قبلاً بیان شد، علی رغم صدور قرار کارشناسی برای تعیین سرقتی، چون اصل موضوع اختلاف تمام شده است و دادگاه به این نتیجه رسیده که خواهان ذی حق می باشد، لذا قرار کارشناسی مذکور هر چند مرتبط با پرونده می باشد ولی خارج از ماده نزاع و اختلاف است و اساس دعوی و به تبع آن دادرسی پایان یافته است. اگر نظر اخیر مورد قرار گیرد، مفاد ماده ۱۰۷ قانون، تفاوت چندانی با نظر اول ارایه شده در زمان حکومت ماده ۲۹۸ قانون سابق نخواهد داشت. زیرا مانند همان مرحله صدور حکم و ختم مذاکرات طرفین می باشد، با همان قید و شرط های قانونی. یعنی بند ب ماده ۱۰۷ قانون معادل صدر ماده ۲۹۸ است و بند ج ماده ۱۰۷ قانون معادل قسمت دوم ماده ۲۹۸. اما در مورد تفسیر دیگر، که معادل اعلام ختم دادرسی از سوی قاضی دادگاه است، باید گفت معنای ماده ۱۰۷ قانون به نحو بسیار متفاوتی تغییر می یابد. اگر تمام شدن دادرسی، اینگونه ملحوظ نظر قرار گیرد، مطلقاً با مرحله ای که قبلاً حاصل آمده و مرحله صدور حکم نام دارد، متفاوت خواهد بود. زیرا مرحله صدور حکم اگر به همان معنایی که «احتیاج به هیچ امری خارج از دادگاه نیست» مورد نظر قرار گیرد، از حیث زمانی، مقدم بر «ختم دادرسی به معنای اعلام آن از سوی قاضی دادگاه است.» اعلام ختم دادرسی در این تفسیر، در مثال دعوی تخلیه ملک تجاری به لحاظ نیاز شخصی، وقتی است که «نظر کارشناسی وصول گردد و پس از آن قاضی دادرسی را خاتمه می دهد» و به دنبال آن ظرف یک هفته رای صادر می کند. حال آنکه لت قبول تفسیر قبلی، قبل از وصول نظر کارشناسی، دادرسی تمام شده بود. به نظر می رسد تفسیر دوم با ظاهر قانون منطبق باشد و متبادر از عبارت «تمام شدن دادرسی» هنگامی است که اقدامی برای دادگاه باقی نمانده باشد. زیرا صدور قرار کارشناسی و... اگر چه مربوط به تشخیص اصل نزاع نیست، اما در قلمرو دادرسی قرار دارد و با توجه آن، نمی توان گفت «دادرسی تمام شده است» بعلاوه ذهن، نوعی انصراف به طرف این تفسیر راقبول می کند تحلیل مقابل، مبنی بر تمام شدن اختلاف، نوعی صعوبت ذهنی همراه دارد. بعلاوه به صرف حل شدن اختلاف روشن شدن موضوع برای قاضی دادگاه، باز هم اطلاق تمام شدن دادرسی بدون دلیل است، زیرا حوادثی ممکن است بعد از صدور قرار های قرینه دادگاه رخ دهد و موضوع تمام شده در نظر قاضی دادگاه را، به نحو دیگر جلوه دهد، به طوری که معلوم گردد حتی مساله اختلاف هنوز باقی است و صدور قرار قرینه به تنهایی، دال بر پایان اختلاف نمی باشد. عبارت: ختم مذاکرات اصحاب دعوی در بند ج ماده ۱۰۷ قانون، بدو امکان است اینگونه تفسیر گردد که ختم مذاکرات اصحاب دعوی معادل همان ختم دادرسی و محاکمه است.

مویداتی که این تفسیر را توجیه می کند، عبارتند از:

۱- نحوه انشای ۱۰۷ قانون، به گونه ای است که در ظاهر خود، مراتب و مراحل استرداد را از استرداد دادخواست و دعوی به صورت ۳ بند بیان نموده است و شدت وحدت آنها را، مرحله به مرحله بازگو می کند. روشن است که تا اعلام ختم دادرسی، هنوز جریان محاکمه ادامه دارد و این تداوم، اعم است از اینکه اتخاذ تصمیم، نیاز به امری خارج از دادگاه داشته باشد یا نداشته باشد مانند: برآورد کارشناس نسبت به سرقتی بنابراین وقتی در بند ب دادرسی را تمام شده می داند، دیگر نمی توان مفهوم ختم مذاکرات طرفین را به معنایی حمل نمود که آن را تمام شدن رسیدگی نسبت به دلایل و دفاعیات طرفین می داند هر چند استعلامی خارج از دادگاه لازم باشد.

۲- وقتی در بند ب صحبت از قرارداد رد دعوی شده است، در حالی که شدت وحدت بند ج از حیث ضمانت اجرای تصمیم دادگاه، بیشتر از بند ب است، بدین صورت که قرار سقوط دعوی در حکم - حکم ماهوی - است و مورد رضایت خوانده هم، بسیار نادر خواهد بود.

لذا می توان اظهار داشت که : بند ج متضمن امری نمایانتر و شدیدتر از بند ب نسبت به دادرسی است و بدین دلیل ، ضمانت اجرای شدیدتر و محکمتری پیدا نموده است و این مورد با مقایسه بند ب ، جز ختم دادرسی نمی تواند امری دیگر باشد، امری که دادرسی را تمام نموده و خارج از بند ب و مشمول بند ج قرار داده است . توصیف دیگر غیر از انطباق ختم مذاکرات طرفین با ختم دادرسی ، موجب لغو حکم بند ج و نسبت دادن عمل لغو به قانونگذار می گردد که از نظر حقوقی قابل پذیرش نیست . زیرا وقتی ختم مذاکرات ، معادل رسیدگی به دلایل و اظهارات طرفین است . اگر چه نیاز به امری خارج از دادگاه باشد ، (یعنی همان مفهوم ارایه شده در تفسیر قانون سابق که در قسمت اول مبحث اول بیان شد) روشن است که در بند ب هم جای می گیرد . زیرا به هر حال ، قبل از تمام شدن دادرسی آن ممکن است .

۳- سابقاً مواد ۱۳۴ و ۱۳۵ قانون آ.د.م ، اقدامی غیر از صدور حکم را از سوی دادگاه ، پس از اعلام ختم دادرسی ، ممنوع نموده بود. این صراحت ، در قانون جدید وارد نشده است و ماده ۵۲۹ قانون هم مواد قبلی را منسوخ اعلام نموده است . لذا اگر بند ب را تا قبل از ختم دادرسی بدانیم و بند ج را حمل بر ختم دادرسی نماییم ، با ایرادات فوق مواجه نخواهیم شد، که چرا علی رغم تأکید قانون ، بعد از ختم دادرسی ، غیر از صدور حکم ، اقدامی دیگر به عمل آمده است . حتی قید نمودن عبارت : در صورت امکان در ماده ۲۹۵ قانون به نوعی دلالت بر امکان انجام اقداماتی غیر از صدور حکم نظیر اعمال بند ج ماده ۱۰۷ قانون می نماید . اما این نظر قابل نقص و ایراد است . دلایل مشروحه ذیل می تواند ایرادات آن را بیان نماید و تفسیر قابل قبولی را از آن متبلور کند .

۱) گفته شد در بند ب عبارت : تمام شدن دادرسی به معنای اعلام ختم دادرسی از سوی قاضی دادگاه است . حال اگر عبارت ختم مذاکرات اصحاب دعوی هم ، معادل همان معنی باشد ، نتیجه ای که بدست می آید ، این است که عبارت : « ختم مذاکرات اصحاب دعوی » و « تمام شدن دادرسی » مفید یک معنی است و مانند دین و طلب که دو روی سکه اند . در اینجا هم منطبق بر هم هستند . روشن است در این صورت با چه تعارض آشکاری بین بند ب و ج و ماده ۱۰۷ قانون مواجه هستیم که زیننده قانونگذار نیست . زیرا در بند ب ، استرداد ، بدون قید و شرط و در بند ج ، مقید به شرایطی است .

۲) همانگونه که در ابتدای این اسطور آمد ، نظم حکم بر نهاد حقوقی استرداد دعوی باعث شده است اعمال آن بی قید و شرط نباشد و مبنای حکمی که اساس این نهاد را توجیه می کند اجازه تفسیر موسعی ، نظیر آنچه در بالا ذکر شده است را نمی دهد ، لذا مفاد قانون باید به نحوی تفسیر گردد که عملاً این سنگر محکم را از جلو خواهان دارای سوءنیت نتوان برداشت و راه بازی گرفتن دستگاه قضایی باز نشود.

۲) اگر بتوان مفاد ماده ۱۰۷ را طوری تفسیر نمود که معادل ماده ۲۹۸ قانون سابق با همان قیود جلوه نماید و تعارضی را که احساس می شود، در تغییر عبارات قانون حاصل شده است ، برطرف نمود این نتیجه به دست می آید که همان منظور سابق در لباس جدید فراهم آمده و مسلم است راه حل سابق به اندازه کافی دارای توجیهات منطقی بود. البته این امر مانع از توجه به تغییرات قانونی نیست و همانطور که خواهد آمد این تغییرات مورد توجه قرار گرفته اند .

۴) احکام مقرر در مواد ۱۳۴ و ۱۳۵ سابق ، خود را در قانون جدید، بیگانه احساس نمی کنند تا با استناد به خلاء آنها در قانون جدید، استرداد دعوی بعد از اعلام ختم دادرسی را هم پذیرفت . نه تنها این احکام منطبق بر اصول است ، ظاهر ماده ۲۹۵ قانون هم دلالت کافی بر عدم انجام هر امری ، غیر از صدور رای ، به دنبال اعلام ختم دادرسی دارد . زیرا قانونگذار در مقام بیان ، فقط صحبت از انشای رای می کند و انحصار در مقام بیان دلالت بر خصوصیت امر می کند . قید «در صورت امکان» هم دلالت بر امکان ذهنی قاضی دادگاه از حیث آمادگی روانی و اشراف بر محتویات پرونده جهت اصدار رای دارد . چرا که صدور رای متضمن بررسی دقیق پرونده می باشد و این امری است که قانونگذار بر آن داشته تا با تعیین مهلت یک هفته ای ، برای صدور رای به قاضی دادگاه ، اجازه دهد ، نه اعطای مجوز برای اقدامی دیگر .

۵) اگر با دقت به بندهای ب و ج توجه شود ، می توان از آنها یک اصل کلی یک مفهوم مخالف که دارای اثر است و قیدو بندهایی بر این مفهوم مخالف به دست آورد :

مقدمتاً ایرادی را که به موجب آن ، اگر ختم مذاکرات اصحاب دعوی را غیر از ختم دادرسی بدانیم ، انشای بند ج ماده ۱۰۷ قانون متضمن امری لغو می باشد را اینگونه پاسخ می دهیم که : قانونگذار می تواند به نحو اجمالی و تفصیل و اطلاق و تقیید سخن بگوید . در این موارد است که مطلق حمل بر مقید می شود و کلام مجمل را با تفصیل بیان شده روشن می نماییم . توجه به ماده ۱۰۷ قانون نشان می دهد که قانونگذار در بند ب این ماده با اعلام تمام شدن دادرسی یا به عبارت بهتر ختم دادرسی ، در مقام بیان یک اصل کلی است که سابقاً صدر ماده ۲۹۸ (قانون سابق) در مقام بیان آن بود و آن بدین صورت است که : تا اعلام ختم

دادرسي - تمام شدن دادرسي درلسان قانون - مي توان دعوي را مسترد نمود ودر اين صورت علي الاصول قرار رد دعوي صادر مي شود.

اما اين اصل داراي يك مفهوم مخالف است كه از نظر اصولي اگر مفهوم ، غايب يا شرط تلقى شود در هر دو حالت حجت (دليل) محسوب است . مفهوم مورد اشاره بدین صورت است كه وقتي دادرسي ختم شد، به هيچ عنوان استرداد دعوي قابليت پذيرش واستماع را ندارد . هر چند رضایت خوانده ويا انصراف كلي خواهان از دعوي را داشته باشيم . در عين حال كه قبل از ختم دادرسي استرداد مسموع است ، اما اين منافات ندارد با اينكه حتي در اين ميان ، قيد وشرطي براي استرداد دعوي بعد از مراحل خاص مورد نظر قانونگذار وجود داشته باشد. نظير مرحله ختم مذاكرات اصحاب دعوي كه مرحله اي از ختم دادرسي است ، لذا اصل اوليه عبارت است از اينكه : تا زمان اعلام دادرسي استرداد دعوي ممكن است و اصولاً هم قرار رد دعوي صادر مي شود .

بعد از اين وضعيت، استرداد دعوي تحت هيچ شرايطي قابليت استماع را نخواهد داشت . استرداد در موقعي كه قابليت استماع را دارد هم مضمون از شرايط قانوني خاص نيست و اين شرايط، براي مرحله بعد از ختم مذاكرات اصحاب دعوي مي باشد كه همان مفهوم سابق در ماده ۲۹۸ رامبني بر بررسي تمام دلايل و دفاعيات اصحاب دعوي خواهد داشت .

قبل از اين مرحله (مرحله ختم مذاكرات اصحاب دعوي) استرداد دعوي تابع هيچگونه قيد وشرطي نيست و به دنبال آن هم دادگاه اقدام به صدور قرار رد دعوي مي نمايد .

*اگر توجه داشته باشيم كه ۱- بعد از ختم مذاكرات نسبت به خوانده قرار رد دعوي صادر مي شود ۲- قبل از ختم مذاكرات اصحاب دعوي هم دادگاه قرار رد دعوي صادر مي نمايد فقط در صورت صرف نظر كردن خواهان از دعوي خودبه طوركلي ، قرار سقوط دعوي صادر مي شود، اعتبار اصل بيان شده در بند ب ماده ۱۰۷ قانون ، بهتر آشكار مي شود . نتيجه اين است كه دادگاه اصولاً در قالب قرار رد ظاهر مي شود مگر اينكه خلاف آن ثابت شود. از مقايسه مواد ۲۹۸ سابق و ۱۰۷ لاحق چنين مستفاد مي گردد كه : سابقاً اگر دادگاه به مرحله صدور حكم مي رسيد ، اصولاً استرداد دعوي به هيچ وجه ممكن نبوده است ولي در قانون جديد حتي پس از مرحله صدور حكم تازماني كه ختم دادرسي از سوي قاضي دادگاه اعلام نشده باشد باز هم استرداد ممكن است . هر چند شرايطي لازم دارد .

مساله :

در فرض تعدد خوانندگان اگر مذاكرات اصحاب دعوي خاتمه يافته باشد و بعض از خوانندگان ، راضي به درخواست استرداد خواهان باشند و جمعي ديگر موافق نباشد ، آيا امکان استرداد دعوي وجود دارد يا خير؟

جواب : به نظر مي رسد بايستي بين دعوي كه قابليت تفكيك و تجزيه را دارند ، با آنهائي كه اين قابليت رافاقد مي باشند ، قابل به تفاوت بود. در مورد اول، مانعي براي استرداد دعوي نسبت به خوانندگان موافق وجود ندارد . به عنوان مثال در دعوي مطالبه وجه سفته ، چنانچه متعهدان سفته چهار نفر باشند ، هر چند مسئوليت تضامني دارند ولي با رضایت دونفر از آنها بعد از ختم مذاكرات ، استرداد به آساني قابل تصور است . در اين مورد دادگاه نسبت به موافقين اقدام به صدور قرار رد دعوي مي نمايد ونسبت به مخالفين رسيدگي را ادامه مي دهد ؛ بدون اينكه تجزيه دعوي، مانع رسيدگي باشد . اما درموردي كه دعوي قابليت تجزيه را ندارد ، به نظر مي رسد درخواست استرداد قابليت پذيرش را ندارد . به عنوان مثال در دعوي اعلام حق ارتفاق در ملك مشاع كه متعلق به چهار نفر مي باشد ، در اين مورد روشن است كه صدور حكم مبني براعلام حق ارتفاق خواهان نسبت به يكي از خوانندگان ، واجد اثر نسبت به ديگران هم مي باشد . دليل اين منع بدین صورت است كه : مي دانيم يكي از موارد عدم قابليت استماع دعوي ، موردي است كه طرح آن موافق قانون نباشد . مثلاً در همين مورد اگر دعوي از ابتدا به طرفيت بعضي از شرکا اقامه مي شد ، چون دعوي مطروحه مستقيماً به حق آنها مرتبط مي شود، مسلم است كه قابليت استماع از سوي دادگاه را نخواهد داشت و مي بايست پس از صدور قرار عدم استماع ، با اقامه دعوي مجدد وتجميع شرکاء آنها را طرف خطاب قرار داد. حال به عنوان قاعده مي توان گفت : «دعوي در مرحله طرح لزوماً بايد عليه فرد يا افراد به خصوص اقامه گردد، در مرحله بقاء وثبوت هم اين افراد بايد حاضر بوده وحتي فوت آنها مانع اين حكم نيست ، مگر اينكه وارث ، يكي ديگر از خوانندگان هم عرض باشد » بنا بر اين يا در اين فرض يا قبول استرداد دعوي ، نسبت به آنچه خواهان درخواست نمود، قرار رد دعوي ، نسبت به بقيه دعوي قرار عدم استماع آن صادر مي شود . يا عنايتي به درخواست خواهان نمي شود، كه وجه اول خلاف اصول است ونتيجه اي ناخواسته بر خواهان تحميل مي كند وبعلاوه انتظارات قانوني را در مورد نهادينه كردن استرداد دعوي برآورده نمي كند . بنا بر اين ، در اين مورد نمي توان با رضایت بعضي از خوانندگان ، استرداد دعوي را نسبت به آنها پذيرفت .

البته قابل ذكر است موارد دي كه مشمول قاعده صدرالذكر نشود ، مانعي براي پذيرش استرداد دعوي آن ، نسبت به بعضي از خوانندگان به نظر نمي رسد .

۱- تقریرات درس آیین دادرسی مدنی ۳، دکتر عبدالله شمس . دانشکده علوم قضایی ، نیمسال اول ۱۳۷۷

۲. دکتر احمد متین دفتری . آیین دادرسی مدنی . ج دوم . ص ۳۳۹ .

نویسنده : عبدالله بخشی - علی دهقانی